

توسط: ویتنی ازوی (۱) - مدیر انستیتوت امریکایی مطالعات افغانستان، اپریل ۲۰۱۲
برگردان: دکتور لعل زاد. لندن، سپتمبر ۲۰۱۶

افغانستان پسا - حایل: دولت - ملتی که می تواند باقی بماند؟ (۲)

=====

پیشگفتار برگردان

گرچه این مقاله چند سال پیش نوشته شده، اما محتوای آن دارای اهمیت حیاتی و پرسش های آن به قوت خود باقی است. با وجودی که پول و پرچم به حیث نماد های ملی خوانده شده، در مورد هر یک از آنها نیز پرسش های مهمی از قبیل نبود زبان پارسی (زبان بین القومی کشور) در پول و رنگ پرچم که نمایانگر لباس کوچی های کشور است، وجود دارد که به هیچ وجه به حیث پول ملی و پرچم ملی شناخته نمی شوند. در صورت عدم سرشماری نفوس نیز نمی توان ادعا کرد که تعداد کدام قوم بیشتر است...

با آنهم در این مقاله پرسش های اساسی در مورد یک کشور «مصنوعی» یا دولت - ملتی مطرح شده که ضامن موجودیت و دوام آن تا کنون فقط و فقط قدرت های خارجی بوده است. صرفنظر از اینکه عملکرد حاکمان آن نه تنها مورد پذیرش اقوام غیرپشتون، بلکه حتی مورد پذیرش پشتون ها نیز نمی باشد! آیا چنین کشور یا دولت - ملتی می تواند بقا داشته باشد؟ پاسخ ان را در متن مقاله می خوانیم.

+ + + + +

دولت - ملت ها مانند شهروندان آنها دارای عمر معین اند. بعضی ها عمر کوتاه دارند. به گونه مثال، جمهوری جسور تکزاس، پیش از اینکه توسط ایالات بزرگتر و قدرتمند امریکا جذب شود، فقط ۹ سال دوام کرد. یوگوسلاویا برای دو نسل دست نخورده باقی ماند و بعد به شش بخش و به شمول کوسوو به هفت بخش تقسیم گردید.

از طرف دیگر، طول عمر یا دیرپایی مثبت توسط آیسلند مجسم می شود. دی ان ای دولت - ملت آن دربرگیرنده توپوگرافی (ساختار جغرافیایی) واحد، تجانس قومی و فاصله از همسایه های حریص است. لذا آیسلندی های خوش طالع توانسته اند دولت مستقل و متحد خود را برای بیش از یک هزاره نگه دارند.

اما افغانستان چطور؟ در باره دی ان ای ملی آنها چه می توان گفت؟ یک عضو ملل متحد از سال ۱۹۴۶ که (از نگاه نظری) با داشتن موسسات حکومتی در داخل و سفارت خانه ها در خارج خود نمایی می کند. در آنجا یک پول ملی (یکی از چند پیروزی روشن پسا - طالبانی)، یک پرچم ملی (حدود ۶ یا ۷ پس از ۱۹۷۳، مربوط به اینکه چه کسی حساب می کند) و یک خط هوایی ملی (که پس از نیم سده هنوز پرواز می کند... و هنوز هم توسط اکثر موسسات خارجی بسیار خطرناک در نظر گرفته می شود) وجود دارد. با در نظر داشت این واقعیت مخلوط، حقیقت مناسب و حیاتی این است که باید پرسیده شود، آیا افغانستان همان طور که فعلا معلوم می شود، دارای پا های است که یکجا با جامعه دولت - ملت ها راه برود؟ احتمال زنده ماندن این «افغانستان» چقدر است؟

آنچه دوستداران افغانی که من هم خود را در جمله آنها محاسبه می کنم، معمولا، ادعا دارند که یک

هویت عمیق و واقعی افغانی وجود دارد. آنها می گویند، صرفنظر از اینکه هر تعداد لکه های سیاه در روی سیاست ملی بدن اشکار شود، افغان ها به تفکر خود در باره افغان بودن ادامه می دهند. آنها می گویند، بهترین شاهد برای احساس اتحاد، عبارت از نبود جنبش های جدایی طلب در طول سه دهه وحشتناک بوده است. هیچ کشور دیگری در مقایسه با افغانستان چنان یک ربع دهشتناک نداشته و هنوز هم تقریباً هیچ صدایی برای تجزیه طلبی وجود ندارد. جهاد ضد مارکسیستی (۱۹۷۸ - ۹۲) - طوری که رهبران افغان اعلان و ناظران خارجی باور کردند - اولاً به نام اسلام و بعد بصورت موکد در مجموع بنام کشور به راه انداخته می شود. به عین ترتیب، رژیم طالبان (۱۹۹۶ - ۲۰۰۱) و حامد کرزی (۲۰۰۲ تا حال) طوری به پیش می روند که گویا افغانستان از نگاه فضایی و اجتماعی متحد است.

با آنها تمام آزمایش های هوشمندانه دی ان ای اساسی افغانستان مانند توپوگرافی، قوم، منشای سیاسی و تاریخ متعاقب آن، چیز دیگری را نشان می دهد. یعنی به عوض اینکه مانند تکزاس، بخشی از جامعه بزرگتر دیگری شود، در مسیر خطرناک منازعه پسا-یوگوسلاویا روان است. رشته های دی ان ای آنرا در نظر گیرید:

توپوگرافی: برخلاف دریا های که مردم آن در هر دو جانب یکسان باشند، کوههای واقعی آنها را از هم جدا می کند. کوههای هندوکش که از شمالشرق بطرف جنوبغرب ادامه داشته و حدود ۲۰ هزار فوت ارتفاع دارد، نه تنها افغانستان را به دو نیم تقسیم می کند، بلکه همچنان به حیث یک دیوار طبیعی در بین آسیای میانه و نیم قاره هند خدمت می کند. کوتل سالنگ حتی در سال های معتدل، روز های زیادی در جریان زمستان مسدود می شود. کابل و کندهار رو به طرف جنوب دارند که حالا پاکستان نامیده می شود؛ مزار شریف و کندز در شمال به طرف دریای آمو و «ستان» های شوروی سابق میل دارند. هرات، جایکه هندوکش سرانجام به اراضی هموار تبدیل می شود، از نگاه تاریخی به همان اندازه پارسی است که افغانی است. لذا افغانستان به عوض اینکه یک واحد توپوگرافیک باشد، در حقیقت اریه کننده سه ساحه حاشیوی از سه قطعه زمین متمایز آسیایی است.

قومیت: افغانستان به حیث یک چهار راه انسانی عبارت از میراث مردمان باقی مانده در این چهار راه است. تعداد پشتون ها بیشتر بوده - اما آن طور که تعداد زیادی از پشتون ها ادعا می کنند، اکثریت نیستند - و از نگاه سیاسی، طوریکه «تولد» کشور را از ۱۷۴۷ فرض می کنند، حاکم بوده اند. پشتون و افغان اساساً مترادف بوده و به این ترتیب «افغانستان» به معنی «سرزمین پشتون ها» است. هژمونی درازمدت آنها توسط گروههای دیگر (تاجیک ها، هزاره ها، ازبیک ها، ترکمن ها و غیره) بصورت عمیقی مورد نفرت قرار گرفته است، کسانیکه از سه دهه ای ضعف حکومت مرکزی استفاده کرده اند تا مجدداً یک مقدار خود مختاری های دراز مدت بدست آورند. احزاب مقاومت ضد روسی کاملاً بر اساس قومیت استوار بود. گروههای عمده سیاسی امروز نیز همین گونه اند. دانشگاه کابل از نگاه قومی هرگز به این اندازه پر تنش نبوده است. بخش های کامل کارمندان محلی در سفارت خانه ها، وزات خانه ها و دفتر نمایندگی مساعدت های ملل متحد (یوناما) در سلطه استثنایی این یا آن گروه قومی قرار دارد. از اینکه اکثریت مطلق طالبان پشتون تبار اند، آنها را برای هم تبار های ایشان بیشتر قابل پذیرش و برای دیگران بیشتر مورد نفرت ساخته است.

منشای سیاسی: این دولت - ملت که هنوز بنام افغانستان نامیده نمی شود، به حیث یک ساختار پشتونی در کندهار نیمه سده ۱۸ شروع می شود. نیرو های پشتون زیر فرماندهی احمد شاه درانی یک امپراتوری کوتاه مدتی ایجاد می کنند که در شمال تا ماورای کوهها، در غرب تا ماورای هرات و در شرق تا کابل و پشاور و حتی مناطقی که حالا بنام هند شمالی یاد می شود، گسترش دارد. پایتخت به

کابل انتقال می کند که بیشتر ماهیت جهان شهری دارد، اما جانشینان احمد شاه به زودی و در جریان مبارزات قدرت طلبی خونبار به از دست دادن قلمرو ها شروع می کنند. چیزی که باقی می ماند، «افغانستان» - یعنی اصطلاحی که بار اول در گزارشات اوایل سده ۱۹ برتانیه استعمال می شود - بصورت کامل تجزیه می گردید، اگر در محراق سیاست های ابرقدرت ها و «بازی بزرگ» قرار نمی گرفت.

تاریخ پسین: وقتی مرز های امپریالیستی سده ۱۹ شریرانه خزیده و نزدیک همدیگر می شوند، برتانیه و ویکتوریایی و روسیه تزاری بصورت ضمنی ارزش یک حایل در بین خود را تشخیص می دهند. یک افغانستان ضعیف - محدود شده با تقسیمات توپوگرافیکی و قومی - این برکه را پر می کند. مرز های کنونی آن در دهه ۱۸۹۰ تکمیل می شود که در مقایسه با کابل، بیشتر بازتاب دهنده نگرانی های لندن و مسکو است. عبدالرحمن خان یا «امیر آهنین»، کسی که کنترل داخلی را در بین سال های ۱۸۸۰ و ۱۹۰۱ برقرار و تحکیم می کند، فقط از برکت یارانه های قابل توجه برتانیه می تواند چنین کاری را انجام دهد.

این الگوی وابستگی دولت - حایل تا سال ۱۹۷۸ ادامه می یابد. بلشویک ها تزار را در ۱۹۱۷ سقوط داده و امریکایی ها پس از جنگ جهانی دوم به حیث رهبر غرب جانشین برتانیه می شود. افغانستان که هنوز هم ضعیف است، می تواند به شکل متزلزل و سود آور به زندگی خود در بین هر دو ابرقدرت عصر ادامه دهد. اتحاد شوروی و ایالات متحده هیچ یک خواهان جنگ گرم در آسیای میانه نبوده و با توافقات خاموشانه، تمامیت ارضی افغانستان را نگه می دارند. روبل های شوروی و دالر های امریکایی برای مقدار اندک امنیت داخلی و انکشاف اقتصادی پرداخت می شود. افغانستان که بصورت مزمنی توانایی پرداخت قرضه های خود را ندارد و به حیث یک دولت - حایل باید مضمحل شود، همچنان زنده می ماند.

این دوران با کودتای مارکسیستی اپریل ۱۹۷۸ به پایان می رسد. افغانستان دفعتا از وضعیت یک حایل معمول به خط - مقدم جنگ سرد تبدیل می گردد. حال، فقط یک جانب یعنی اتحاد شوروی پول آن را فراهم نموده و موجودیت آن را تضمین می کند. وقتی این تضمین ها غیرکافی ثابت می شود، افغانستان در گرداب منازعاتی فرو می رود که هنوز هم به بهبودی نیاز دارد.

هدف ملی و فقدان آن: بعضی دولت - ملت ها که در دی ان ای خود خوش طالع اند، یک هدف طبیعی و وطنی/خانگی دارند. آنها هیچ دلیلی برای موجودیت خود ندارند، به جز اینکه یک ابزار حیاتی در جهت رفاه و خوش بختی مردم خود باشند. موجودیت آیسلند، بصورت مسلم یک نمونه نهایی به خاطر آیسلندی هاست، خالص و ساده. هیچ هدف ساختگی ضرور نیست.

افغانستان طوریکه فعلا معلوم می شود، نمونه نهایی دیگری را ارایه می کند: دولت - ملتی با توپوگرافی تکه تکه، قومیت متخاصم، مرز های ایجاد شده توسط بیگانگان و موجودیت نگهداری شده توسط بیگانگان به حیث یک دولت - حایل (تا سال ۱۹۷۸). هرگاه ضرورت بیگانگان برای وجود چنین دولت - ملتی از بین برود، چه واقع می شود؟ این درست است که جامعه بین المللی در ساختار های موجود منفعتی دارند و «ثبات» برای ایالات متحده همیشه مهم است. اما نگهداری ساختار و ثبات در افغانستان به قیمت ارزانی به دست نمی آید. چه چیزی باهمی آن را در درازمدت نگه می دارد؟ چه کسی مصارف آن را در درازمدت می پردازد؟

دلیل اینکه افغانستان، دیگر آن اهمیت زمان بازی بزرگ و جنگ سرد را ندارد، ولی باز هم در اخبار روز قرار داشته و دستگاه دولت - ملت آن باز هم توسط خارجی ها تقویه می شود، به علت مقابله در

بین ملیشه های اسلامی و غرب است. وقتی این تصادم فروکش کند، چه واقع می شود؟ آیا خونریزی و فساد جاری ارایه کننده درد های افزایشی یک افغانستان در مسیر موفقیت احتمالی است؟ یا ما شاهد بدتر شدن تدریجی و نابودی نهایی یک دولت - ملتی هستیم که - به استثنای انگیزه توسعه طلبی پشتونی - بصورت صادقانه، هرگز معقولیت خود را نداشته است؟

1. Dr. Whitney Azoy has been involved with Afghanistan since 1971 as US diplomat, field anthropologist, refugee relief worker, scholarship director, reconstruction consultant, poetry translator, Pulitzer nominee journalist, National Geographic filmmaker, four-time Fulbright grantee, and Center Director for the American Institute of Afghanistan Studies in Kabul...

2. <http://www.mei.edu/content/post-buffer-afghanistan-nation-state-here-stay>